

«نقدی بر مخالفت فقیهان با اندیشه‌های محی الدین ابن عربی»

بهر روز افشار¹

چکیده:

این مقاله با عنوان فوق در صدد بررسی دیدگاه‌های انتقادی برخی از فقیهان چون سید حیدر آملی، مقدس اردبیلی، ملا محسن فیض کاشانی و علامه مجلسی و ... درباره‌ی برخی از مهمترین اندیشه‌های ابن عربی با استفاده از منابع اصیل فقهی و عرفانی است. اندیشه‌های ابن عربی که از سوی این فقهاء مورد انتقاد واقع شده اند عبارتند از وحدت وجود، حلول و اتحاد، ولایت و شناخت امام زمان و ... این تحقیق نشان می‌دهد که بسیاری از اندیشه‌های ابن عربی درباره وحدت وجود و شناخت امام زمان و غیره قابل دفاع بوده، افکاری نیز وجود دارد که انتقاد فقهاء بر آنها وارد تشخیص داده شده و قابل تأمل است و تفصیل آن در متن آمده است.

واژگان کلیدی:

فقهاء، ابن عربی، ولایت، وحدت وجود

1. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل

طرح مسأله:

ابوعبدالله محی الدین بن علی بن محمد بن العربی الحاتمی (560-638 ق/165-1240 م) معروف به شیخ اکبر، اندیشمند، عارف و صوفی بزرگ جهان اسلام. وی در مشرق، ابن عربی خوانده می شود تا از ابوبکر ابن العربی (د 543 ق/1148 م)، قاضی، محدث و فقیه اندلسی متمایز گردد. (ابن عربی، فتوحات ج 4 ص 206)

ابن عربی در 27 رمضان 560 ق/7 اوت 1165 م در شهر مرسیه در جنوب شرقی اندلس به جهان چشم گشود. در این زمان فرمانروای مرسیه ابوعبدالله محمد بن سعد بن مردنیش بوده است که از 542 ق / 1147 م تا 567 ق / 1172 م بر مرسیه، بلنسیه و شاطبه حکومت داشته است (ابن صاحب الصلاه 65-66) ابن عربی نیز خود به تولد خویش در زمان محمد بن مردنیش اشاره می کند (الفتوحات، 207/4، محاضره الابرار، 87/1).

ابن عربی از دودمان عربی کهن بوده و سلسله نسب وی به حاتم طایی می رسد است، چنانکه خود «الطائی الحاتمی» را به دنبال نام خویش می آورد. (الفتوحات 553/4). پدرش از مردان برجسته و سرشناس مرسیه به شمار می آمده و احتمالاً یکی از نزدیکان ابن مردنیش بوده است. فیلسوف مشهور ابن رشد (د 1198/595 م) از دوستان نزدیک پدر ابن عربی بوده است و بنابر گزارش خود ابن عربی، ابن رشد از پدر او درخواست دیدار با ابن عربی را کرده بوده است (الفتوحات، 153/1-154).

پیش از بحث درباره انتقادات فقهاء و داوری در میان آراء ایشان درباره اندیشه های ابن عربی، ذکر این نکته لازم می نماید که این انتقادات و اعتراضات جنبه علمی و فلسفی ندارد، یعنی این منتقدان و معترضان، فکر و نظر ابن عربی را از دید علمی و فلسفی نادرست نخواندند و بر وی خرده نگرفتند که اصول عرفانش مثلاً سست و نا استوار و مایه اش در علم اندک و ناچیز است، و حتی برخی از آنان وسعت معلومات و کثرت اطلاعاتش را ستودند و از مقام علم و عرفانش ستایشها کردند و از پیشوایان بزرگ تصوف و از اعلام علم و حکمت به شمارش آوردند، بلکه این همه انتقادات و اعتراضات بر وی، تنها از نظر دینی و مذهبی بود، که چون اصل عرفانش را با اصول و احیاناً با فروع ادیان و شرایع و

مذاهب آسمانی بالاخص دین مبین اسلام و شریعت محمدی (ص) و احیاناً مذهب جعفری سازگار نیافتند، لذا به انتقادش پرداختند و زبان به طعن و لعنش گشادند و کافر و ملحد و بی دینش خواندند، اما نه جاهل و نادان و بی علم. انتقادات و اعتراضات و طعن منتقدان و معترضان ابن عربی متوجه اموری از جمله وحدت وجود، حلول، ولایت، عدم رعایت شریعت، خصومت نسبت به شیعه و استغنا از شناخت امام زمان است. این مقاله به ترتیب به معرفی فقها و بیان نظرات انتقادی‌شان سپس به بررسی آنها می پردازد.

نظریات مخالفین :

محی الدین ابن عربی به لحاظ نمو در مباحث عرفانی که از ملزومات سلوک های عارفانه است و نیز برگشت از مشاهده ربوبی که به اصطلاح ملاصدرا السفر الی الخلق بوده است کلماتی بر زبان رانده که به مذاق فقهاء خوش نیامد و اندیشه هایی را اظهار داشته که با مخالفت بسیاری از فقهاء مواجه شده است که البته بیان خواهیم داشت که بسیاری از اندیشه هایش قابل دفاع و پذیرش و برخی نیز قابل تأمل است. از جمله این فقهاء سید حیدر آملی است.

1- خرده های سید حیدر آملی

عارف فاضل ایران اسلامی سید حیدر (720 یا 719-787) که خود از صوفیان و عارفان وحدت وجودی و در این اصل از پیروان ابن عربی است که به شرح تصوف وی پرداخته و کتابی به نام «نص النصوص» در شرح کتاب فصوص الحکم او نوشته است، گذشته از این در آثارش از وی تجلیل و تکریم کرده و با القاب و عناوینی از قبیل الشیخ المکمل (مصراع التصوف، صص 52-270) و الشیخ الاعظم (سید حیدر، جامع الاسرار، مقدمه) از وی نام برده و از مشایخ معتبر صوفیه دانسته (همان، ص 77) و در اغلب موارد آرا و عقایدش را پذیرفته و احیاناً اشاراتش را بهترین اشارات ممکن خوانده است (همان ص 177). ولی با وجود این عقیده وی را در خصوص ولایت که ولایت کلیه مطلقه را به عیسی علیه السلام نسبت داده و او را خاتم ولایت مطلقه دانسته و مهدی - علیه السلام - را در اظهار شریعت جدش به وی نیازمند پنداشته و خود را هم خاتم ولایت مقیده خوانده،

نادرست و ناروا تشخیص داده (همان ص 238) و در مقابل تاکید کرده است که عقل و نقل و کشف هر سه متفقند که مقام خاتمیت ولایت مطلقه از آن حضرت علی علیه السلام و مقام خاتمت ولایت مقیده از آن مهدی موعود علیه السلام است که از فرزندان آن حضرت است و مرتبه اقل اقل و زیری از وزرای مهدی علیه السلام به مراتب کثیری از مرتبه محی الدین و امثالش بالاتر است و اصلا اینان را این شایستگی نباشد که با مهدی علیه السلام مقایسه گردند، که نسبت کمال ایشان به کمالات مهدی علیه السلام از نسبت قطره به دریا و ذره به خورشید هم کمتر است. (همان، ص 163)

باز سید حیدر در همین مساله ولایت از ابن عربی خرده گرفته، پرخاش کرده و در رعایت ظاهر مذهب تسنن، متعصبش خوانده است که چرا در معرض استشهاد به مقام ولایت نام شیخین (ابوبکر و عمر) را آورده، ایشان را از اولیاء الله شمرده و از علی علیه السلام و اولادش نامی نبرده است، با این که بخوبی می دانسته است که این مقام و منزلت از آن علی (ع) است و او قطب الاقطاب و کَمَل است.

بالاخره سید حیدر اظهار این گونه سخنان را از شخصی چون ابن عربی بعید می داند، بویژه که او ادعا کرده است کتاب فصوص الحکم را پیغمبر صلی الله علیه و آله - در روایا به وی داده و امر به اظهارش نموده است و او هم آن را بدون کم و کاست نقل کرده است، چرا که پیغمبر هرگز به اظهار این گونه سخنان نادرست و ناروا فرمان نمی دهد. (همان، ص 420)

خلاصه به نظر سید حیدر ابن عربی در مساله ولایت به راه خطا رفته و شاید هم دچار تعصب خارج از حد گشته، شرط انصاف و بی نظری را رعایت نکرده و حق را ندیده و شناخته و با همه عظمت قدر و جلالت شأن و کمال مرتبه اش در خصوص مساله ولایت نسبت به دیگران ناقص است (همان، ص 445)

بررسی:

چنانکه دیدیم برخی از علما و عرفای شیعه از جمله سید حیدر آملی در مساله ولایت به دلایل زیر بر وی خرده گرفتند و سرزنشش کردند: دلیل اول ادعای ولایت، دلیل دوم

ادعای خاتمیت ولایت برای خود، دلیل سوم اثبات ولایت مطلقه از برای حضرت عیسی (ع) نه برای حضرت علی (ع) دلیل چهارم اعتقاد به احتیاج حضرت مهدی موعود (ع) در اظهار شریعت جدش به عیسی (ع)، دلیل پنجم این که در معرض استشهاد به مقام ولایت، نام شیخین را آورده و از علی (ع) و اولادش (ع) نامی نبرده است.

راجع به وجه اول باید توجه داشت که ولایت را معنایی عام و معنایی خاص است و اطلاق عنوان ولی به کسانی که متصف به آن معانی باشند جایز است ولی به ادعای برخی از عالمان و عارفان شیعه از قبیل سعدالدین حموی و سید حیدر آملی، که اطلاق کلمه ولی بر غیر از دوازده امام شیعه اثناعشری نارواست (همان، ص 524)، به نظر می‌رسد این سخن عاری از دلیل است که به ظاهر نه از سوی شارع مقدس و نه از جانب خود آن بزرگواران در این خصوص حَجری و منعی صادر نشده، و ولی در غیر مورد ایشان نیز به کار رفته است. (همان، ص 468) بنابراین اگر مقصود از ولایت درجه خاصی از علم و عرفان و روحانیت و معنویت باشد که سالکان طریقت در نهایت سیر و سلوکشان به آن نایل می‌شوند، در این صورت ادعای آن از یاران طریقت و جویندگان حقیقت که ابن عربی مسلماً از سرشناسان و پیشوایان ایشان است بعید نمی‌نماید، و در اطلاق عنوان ولی بر آنان منعی به نظر نمی‌رسد و نوشتن کتابهایی از قبیل تذکره الاولیاء، جمهره الاولیاء و امثال آن برخلاف نظر اولیای دین و ناسازگار با فرهنگ اسلامی نمی‌باشد.

اما راجع به دلیل دوم، سوم و چهارم که برگشت همه به خاتمیت ولایت است، سخنان ابن عربی در مساله ختم ولایت مضطرب و پریشان است و گویی در این مساله عقیده راسخ و سخن قاطعی نداشته است. (جمهره الاولیاء، ص 472)

اما دلیل پنجم که سید حیدر آملی انتقاد کرد که ابن عربی در مقام استشهاد به مقام ولایت، نامی از علی (ع) و اولادش (ع) نبرده به نظر می‌آید انتقاد وارد نباشد، زیرا ابن عربی در بحث ولایت و همچنین موارد دیگر نه تنها از آن بزرگواران نام برده، بلکه به تجلیل و تعظیمشان نیز پرداخته است، منتها نام دیگران هم در ردیف نام ایشان قرار داده است. در عین حال این مطلب هم گذشتنی نیست که ابن عربی آن تجلیل و تکریمی که در

رساله القدس از علی (ع) کرده و آن عبارات باشکوهی که در مدح و ستایش آن بزرگوار آورده درباره دیگران نیاورده است که پس از ذکر این عبارت: «هذا علی بن ابیطالب - کرم الله وجهه - باب مدینه العلم النبوی و صاحب الاسرار و امامها» و بعد از نقل روایاتی که حکایت از مقام والای زهد و قدس و پارسایی آن حضرت می کند و عباراتی از وی که درجه بسیار شایسته عرفان و معنویت آن امام همام را می رسانند درباره حضرت ولایت مآبى چنین داوری می کند و چنین می نویسد: «و من علی و هذا مقامه و من يعادله و هذا كلامه، لو لم يینه لغفلتنا عن شرف منزلته الا بسكوت الحصى فى كفه، لكان فى ذلك تنبيها لكل قلب نبيه، فيا سوء ما كنت فيه، جزاك الله عنى زدى زادك الله حكمه و ايماننا و حفظا و بياننا» (شرح رساله القدس، ص 30)

2- تکفیری از سوی مقدس اردبیلی

از جمله فقیهانی که از معترضان و منتقدان تفکرات ابن عربی محسوب می شود مقدس اردبیلی است. نام اصلی او احمد بن محمد (متوفا 993)، مشهور به مقدس اردبیلی، متکلم و فقیه بزرگ شیعه در قرن دهم هجری که از بزرگان عصر خود به شمار می آمده است. (روضات الجنات، ج 1 صص 85) این متکلم محقق و فقیه مقدس نیز از معترضان به تصوف و از منتقدان متصوفه از جمله ابن عربی بوده و در اعتراضش و انتقادش حدت و شدت نشان داده و تا توانسته در مذمت و نکوهش این جماعت سخن گفته و نوشته است.

چنان که در کتاب معروفش حدیقه الشیعه آنان را دزدان فلاسفه پنداشته و بی دریغ و بی پروا به سرزنش و تقیح و تکفیرشان پرداخته و چنین آورده است: «باید دانست که متقدمین صوفیه مانند بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج که شهرت کرده اند؛ بر یکی از این دو مذهب (حلول و اتحاد) بوده اند. به سبب اعتقاد فاسدی که این گروه داشته اند اکثر علمای شیعه مانند شیخ مفید و ابن قولویه و ابن بابویه این دو طایفه ضاله را خواه حُلُویه و خواه اتحادیه از عُلات شمردند و یقین است که ایشان اثر طایفه عُلات اند که از نواصبند، و بعضی از متاخران اتحادیه مثل محی الدین عربی و شیخ عزیز الدین نسفی و عبدالرزاق کاشی کفر و زندقه را از ایشان گذرانیده به وحدت وجود قائل شده اند و گفته

اند که هر موجودی خداست، تعالی الله عمّا یقول الملحدون علواً کبیراً. همچنین باید دانست که سبب تمادی و طغیان ایشان در کفر آن بود که به مطالعه کتب فلاسفه مشغول شدند و چون بر قول افلاطون و اتباع او اطلاع یافتند از غایت ضلالت، گفتار غَوایت شعار او اختیار کردند و از جهت آنکه کسی پی نبرد که ایشان دزدان مقالات و اعتقادات قبیحه فلاسفه اند، این معنی را در لباس دیگر پوشانیده، وحدت وجودش نام کردند و چون معنای آن را از ایشان پرسیدند از روی تلبیس که این معنی به بیان در نمی آید و بدون ریاضت بسیار و خدمت پیر کامل به آن نمی توان رسید و احمقان را سرگردان ساخته اند و جمعی از سفیهان در آن باب اوقات بسیار ضایع کردند و فکرها در آن باب دوانیدند و آن کفر عظیم را تأویلها کردند.» (همان ص، 79)

همچنین انتقاد دیگر ابن عربی از محی الدین، عدم رعایت شریعت است.

بررسی:

یکی از مهمترین انتقادات و اعتراضات فقهاء از جمله مقدس اردبیلی، اتهام ابن عربی به وحدت وجود و نیز عدم رعایت شریعت بوده است. به این معنی که ابن عربی به نحوی از انحاء میان حق و خلق، مطلق و مقید و ظاهر و مظاهر، فرقی نمی گذارد و تعالی حقّ متعال را انکار می نماید و چنین می پندارد که حق به مرتبه خلق تنزل کرده و از تمام جهات عین خلق گشته است، در این صورت این اصل، مغایر با توحید انبیا و مخالف با تعلیم اولیا و منافی با اصول ادیان و شرایع آسمانی خواهد بود و در نتیجه مومنان و معتقدان به این اصول حق خواهند داشت که معتقد و قائل به آن را مستحق هر نوع تکفیر و تلعین بدانند. ولی در حقیقت ابن عربی از این اصل، وحدت مطلق را اراده نکرده است بلکه میان ظاهر و مظاهر، مطلق و مقید و حق و خلق فرق نهاده و تعالی و تنزه ذات حق را انکار نکرده به تنزل آن ذات متعال به مرتبه خلق قائل نشده است، چنانکه خود تصریح می کند:

«ما هو عین الاشیاء فی ذواتها بل هو هو والاشیاء اشیاء.» (فصوص الحکم ص 81)

خلاصه برای روشن شدن مقصودش از وحدت حق و خلق باید گفت که حق در اصطلاح وی به دو معنی به کار رفته است: حق فی ذاته که چنان که عبارت فوق صراحت

دارد غیر اشیا و متعالی از اشیاست و حق متجلی و مخلوق^۲ به که منعت به نعوت اشیا و عین آنهاست و در عبارت معروفش «سبحان من اظهر الاشياء و هو عینها» (همان) مرداش حق به معنای اخیر است. بنابراین می بینیم که انتقادات قابل دفع و اعتراضات قابل جواب است. همچنین یکی دیگر از اتهامات مقدس اردبیلی بر ابن عربی این بوده است که ایشان پای بند شریعت نبوده حلال و حرام دین مبین را رعایت نمی کرده و حتی مُکذِبِ جمیع کتب و رسل الهی بوده است، در صورتی که او خود محدث نامی و فقیه بزرگ زمانش بوده و به بحث و اجتهاد در احکام دین اشتغال داشته و در کتب و رسالاتش، در مواضع کثیری، اهمیت شریعت و رعایت آن را گوشزد کرده و مردمان را از مخالفت و سرپیچی احکام شریعت بر حذر داشته و هشدارشان داده است که شریعت محمدی هرگز برکنار گذاشته نشود (چنانکه در فتوحات می گوید: والشریعه ابدأ لا تکون بمعزل فانها تعم قول کل قائل و اعتقاد کل معتقد (ج 4، ص 94) و شریعت جدیدی هم نیاید، چنان که در فتوحات مکیه آورده است: «و ختم بمحمد - صلی الله علیه و سلم - جمیع الرسل - علیهم السلام - و ختم بشرعه جمیع الشرایع فلا رسول بعده یشرع ولا شریعه بعد شریعه تنزل من عند الله» (همان، ص 75)

همچنین تاکید کرده است که ولی تابع شریعت رسول است و خود شارع نیست و میزان شرع در این عالم به دست علمای رسوم و ارباب فتاوی است و اگر ولی از اولیا با داشتن عقل تکلیف، از میزان شرع موضوع خارج شود و از جاده شریعت بیرون رود و این امر در نزد حاکم شرع به ثبوت رسد، باید حدود بر وی اقامه گردند، و حاکم و قاضی برای این کارش مأجور باشد، ولو آن ولی نیز، مانند حلاج فی نفسه گناهکار نباشد. چنان که در فتوحات مکیه آورده است: «فالذی یقیم علیه الحد مأجور و هو فی نفسه غیر ماثوم کالحلاج و من جرى مجراه» (کبریت الاحمر، ج 1، ص 128) چنانکه ملاحظه شد او اجرای احکام و حدود شریعت را لازم دانست و برای مجریان آن اعتبار و احترامی قائل شد و حتی فتوی دهندگان به قتل عارفی چون حلاج و امثال وی را نه تنها تبرئه کرد، بلکه مأجور نیز شناخت. گذشته از اینها چنان که گذشت او در نامه ای که به فخر رازی نوشت و وی را به

ریاضت، مجاهدت و خلوت هدایت کرد، هشدار داد که ریاضات، مجاهدات و خلوات باید مشروع باشند و پیامبر خدا آنها را روا دانسته باشد (الانباء علی طریق الله، ص 510) بنابراین معلوم است که او منکر شرایع و مکذب انبیا و رسل نبوده است.

3- مذمت های ملامحسن فیض کاشانی

محمد بن مرتضی، (1007-1091)، مشهور به ملامحسن فیض کاشانی شاگرد سید ماجد بحرانی در حدیث و شاگرد صدرای شیرازی در حکمت، فقیه اخباری و مُحدِّث و مفسِّر معروف شیعی است (همان، ج 6، ص 103) او در بعضی از کتب و رسایلش بویژه اشعارش (دیوان فیض، ص 100) بر مذاق صوفیان وحدت وجودی مطالبی نوشته است.

با این که در آغاز کتاب مذکور توجه داده است که متَّصِف به احوال این جماعت نبوده و بلکه صرفاً ناقل اقوال آنان است، ولی با وجود این همانطور که برخی از فضلا توجه داده اند، او عارف وحدت وجودی بوده (روضات الجنات، ج 6، ص 81) و در پاره ای از مسائل با ابن عربی موافقت داشته است و به همین جهت است که شیخ احمد احسائی وی را نکوهش کرده و مُسِء کاشانی خوانده است. (همان)

اما با این همه او در کتاب بشاره الشیعه خود پس از اینکه ابن عربی را شیخ اکبر صوفیه و از ائمه این جماعت و از روسای اهل معرفت خوانده و وفور علم و دقت نظرش را ستوده، از او بشدت انتقاد کرده است، گاهی به اختلال عقل متصقش داشته و گاهی نیز از زمره گمگشتگان و گمراهان به شمار آورده است. ولی انتقاد او از ابن عربی، برخلاف سایر منتقدان وی - چنانکه دیده شده اکثر ناظر به اصل وحدت وجود و متفرعات آن بود - از جمله متوجه این گفته ابن عربی است که در کتاب فتوحات مکیه آمده است: «من از خداوند نخواستم تا امام زمان را به من بشناساند و اگر می خواستم می شناساند»، که وی را به این جهت ملامت کرده است زیرا چنین فهمیده است که ابن عربی با گفتن این کلام خود را از شناختن امام زمان بی نیاز پنداشته است، در صورتی که از حدیث مشهور «من لا یَعْرِفُ اِمَامَ زَمَانِه مات میتة جاهلیة» آگاه بوده است.

خلاصه لحن انتقاد و مذمت فیض از ابن عربی با دیگران متفاوت می نماید، که مانند

آنان به صراحت به کفرش فتوا نمی دهد ولی «سوای خدا و سرگردان شیاطین و حیران در زمینه علوم قلمدادش می کند، سخنانش را متناقض با هم و متناقض با عقل و مخالف با شرع و احیاناً سست تر از خانه عنکبوت دانسته و بالاخره سخنانی که درباره توحید داشته عقیده دارد که او در گفته هایش با خداوند متعال، شرط ادب را رعایت نکرده و سخنانی به زبان آورده است که هیچ مسلمانی آنها را نمی پسندد و به زبان نمی آورد.» (بشاره - الشعیه ص 150)

بررسی:

* دیدیم فیض کاشانی او را به این جهت سرزنش کرد. که او در جایی خود را از معرفت امام زمانش بی نیاز دانسته است. ولی در حالیکه ابن عربی جایی آثارش خلاف آن را اظهار داشته و تصریح کرده است که: خوشبخت کسی است که امام وقتش را بشناسد، چنانکه در فتوحات مکیه آورده است: «فالسعيد من عرف امام وقته فبايعه و حکمه فی نفسه و اهله و ماله» (فتوحات مکیه، ج 3، ص 158). گذشته از این می دانیم او سنی صوفی است و نظرش در مساله امامت با نظر امامیه فرق دارد. به امامت قائل است ولی، امام را بر دو نوع می داند: امام باطن که قطب صاحب الوقت است که مورد نظر الهی و معصوم است. و امام ظاهر که معصوم نیست و ممکن است جائز و ستمکار باشد. (همان) بنابراین به جرئت می توان گفت، مقصود وی از امام زمانی که او خود را از شناختنش مستغنی دانسته، آن امام زمانی نیست که مورد قبول و اعتقاد فیض کاشانی و سایر شیعیان است، زیرا با توجه به مراتب مذکور این احتمال قوی می نماید که مراد وی از او امام ظاهر باشد که گفته شد ممکن است ظالم و جائز باشد.

4- علامه مجلسی محمدباقر بن محمد تقی (1037-1110 یا 1111)

معروف به علامه و مجلسی دوم، فقیه و محدث نامدار و مروج و تفکر شیعه اثنا عشری و نماینده توانای شریعت و دشمن سرسخت طریقت صوفیه در قرن یازدهم و دوازدهم در ایران اسلامی، مولف کتاب عظیم بحار الانوار. علامه مجلسی به شدت به مخالفت طایفه صوفیه، بویژه صوفیه وحدت وجودی و بالاخص ابن عربی، برخاسته و عقایدشان را بسختی مورد انتقاد و اعتراض قرار داده و در سرزنش و نکوهش و تلعین و

کیفرشان مبالغه را از حد گذرانیده است. چنانکه در کتاب معروف خود عین الحیوه پس از انتقاد از حلولیه می‌گوید: «و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته‌اند به امر قبیح تر و شنیع تر قائل شده‌اند که عبارت از اتحاد است و می‌گویند خدا با همه چیز متحد است، بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد و همین اوست که به صورتهای مختلف بر آمده گاه به صورت زید ظهور می‌کند و گاه به صورت عمرو و گاه به صورت سگ و گاه به صورت قاذورات، چنانچه دریا موج می‌زند و صورتهای بسیار از آن ظاهر می‌شود به غیر دریا دیگر چیزی نیست.

که جهان موجهای این دریاست
موج و دریا یکی ست غیر کجاست.

و ماهیات ممکنه امور اعتباریه‌اند، که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح به امثال این کفرها و مزخرفات نموده‌اند. جمعی از کفار و ملاحده هند بعینه همین اعتقاد را دارند و کتاب جوک که براهمه ایشان نوشته‌اند در عقاید فاسد خود مشتمل بر همین مزخرفات است». (عین الحیاه، ص 50)

همچنین می‌افزاید: «جمعی از شیعیان بیچاره را گمان این است که ایشان از اهل حقند و بهترین عالمیاند، بنادانی سخن ایشان را می‌خوانند و کافر می‌شوند و گمان ایشان این است که هر که صوفی است البته مذهب او حق است و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است، نمی‌دانند که چون کفر و باطل عالم را فراگرفته بود و اهل حق همیشه منکوب و مخدول بودند و اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع باطل بوده و از فرق اهل سنت بودند، پاره‌ای از ایشان در لباس تصوف بودند و پاره‌ای در لباس علما». (همان)

نیز ادامه می‌دهد: «همچنین صوفیه اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب بوده و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسم و امثال آن از عقاید فاسد را در کتب و اشعار خود ذکر کرده‌اند چنان که کلینی به سند معتبر روایت کرده است که حضرت باقر (ع) ابو حنیفه و سفیان ثوری را، راه زنان دین خوانده است و محی الدین که از روسای ایشان است در فصوص الحکم می‌گوید: که وصف حق به هیچ وصف نکردیم، الا ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف نفس خود از برای ما می‌فرمود، پس هر گاه که او را مشاهده

کنیم خود را مشاهده کرده باشیم و هر گاه که او مشاهده ما می کند مشاهده خود کرده باشد. و در جای دیگر ترجیح می دهد مرتبه ولایت را بر مرتبه نبوت و خود را «خاتم الولایه» می گوید و از اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی می نماید و در فتوحات مکیه می گوید که: «سبحان من اظهر الاشياء و هو عینها»، یعنی منزه خداوندی که چیزها را ظاهر کرد و او عین همه چیزهاست.

پورسی:

چنانکه گذشت بعضی از جمله علامه مجلسی وی را قائل به حلول و اتحاد پنداشتند و به این جهت به شدت سرزنش و تکفیرش پرداختند، در صورتی که او خود نه تنها حلول و اتحاد را نفی کرده بلکه اتحاد را محال دانسته و معتقد به آن را ملحد و قائلانش را نیز فضول و نادان قلمداد کرده و حتی از زمره موحدان بشمارشان نیاورده است و می گوید: «القائلون الحلول غیر موحدین لانهم اثبتوا امرین حال و محل» (فتوحات مکیه، ج 2، ص 83) با این همه عبارت و صراحت وی در نفی حلول و اتحاد، بسیار تعجب آور است که بعضی از منتقدان وی را متهم به حلول و اتحاد کرده اند. گاهی به نظر می آید که اینان در کتب ابن عربی به تحقیق کامل نپرداخته و شاید هم بعضی اصلاً زحمت مراجعه به نوشته های وی را به خود نداده و به گفته و اظهار عقیده دیگران که آنها هم افرادی مطلع نبوده اند، اکتفا کرده و استناد جسته اند و در نتیجه از عبارات وی که در نفی حلول و اتحاد صراحت دارد آگاه نشده اند، و یا در خصوص عقیده حلول و اتحاد و اصل وحدت وجود دقت کافی مبذول نداشته و آنها را به هم آمیخته و در میان آنها فرقی ندیده اند وی را حلولی و اتحادی پنداشته اند و بالاخره حاصل این سهل انگاری و بی دقتی این شده که به عنوان حمایت از دین و شریعت به بنده خدایی تهمت کفر زدند، در صورتی که تهمت به حکم همان دین و شریعتی که خود حامی آن هستند از معاصی کبیره است اما با وجود این می توان معذورشان داشت که در این عمل حسن نیت داشته اند، که می خواسته اند با این گونه اعمال حوزه دین و شریعت را که بحق در خاطرشان بسیار عزیز و ارجمند بوده، از هر خطری هر چند خطری احتمالی پاس بدارند.

5- حاج میرزا حسین نوری (1254-1320)

خاتم محدثان، شیخ مشایخ متاخران و دانای بزرگ ایرانیان در معرفت احوال روات و طبقات رجال و اسناد و تراجم علمای اسلام (علمای معاصر، ص 71)، که در کتاب مستدرک الوسائل خود از ابن عربی انتقاد کرده و حتی ملاصدرا را نیز به این جهت که به ستایش ابن عربی پرداخته مذمت کرده است. زیرا به نظر این محدث، ابن عربی در میان علما بیشتر از همه با شیعه خصومت ورزیده است. چرا که در کتاب فتوحاتش در جایی که از احوال اقطاب سخن گفته ابوبکر، عمر، عثمان، علی و حسن (ع)، معاویه بن یزید، عمر بن عبدالعزیز و حتی متوکل را در یک ردیف قرار داده و آنان را از اقطابی شمرده است که هم صاحب خلافت ظاهری بودند و هم حائز خلافت باطنی، در صورتی که متوکل همان کسی است که دستور داد تا قبر حسین (ع) را ویران سازند و مردم را از زیارت آن قبر شریف باز دارند. باز از جمله انتقادات او بر ابن عربی این است که وی اصل ضلالت را از شیعه پنداشته و در کتاب مسامره الابراش نوشته است که: «رَجَبِيون جماعتی هستند که از آثار ریاضتشان این است که روافض را به صورت خنازیر می بینند.» (مستدرک الوسائل، ج 3، ص 422)

بررسی:

برخی از علمای شیعه از جمله میرزا حسین نوری، وی را به این جهت نکوهش کردند که نسبت به شیعه عداوت شدیدی داشته و بیش از دیگر سنیان با شیعیان خصومت ورزیده است، زیرا اولاً در کتب و رسایلش از هر جایی اثری و از هر کسی خبری آورده است جر اهل بیت عصمت و طهارت، ثانیاً عده ای از خلفا از جمله متوکل عباسی را از جمله اقطابی به شمار آورده که هم دارای حکومت ظاهر بودند و هم حائز حکومت باطن، در صورتی که این متوکل از دشمنان سخت شیعیان و امامان شیعه بوده و حتی به هدم قبر امام حسین (ع) اقدام کرده و شیعیان را از زیارت آن قبر شریف بازداشته است. ثالثاً در کتاب فتوحاتش نوشته است که رَجَبِيون در کشف، روافض را به صورت خنازیر می بینند. فتوحات مکیه، ج 2، ص 8) اما در این که گفته شد او از اهل بیت عصمت و طهارت چیزی

نقل نکرده است، درست نیست، زیرا او در فتوحات مکیه و دیگر آثارش در موارد متعدد از ائمه شیعه روایاتی نقل کرده است که برای نمونه موارد زیر یادداشت می شود:

1- «وکان علی بن ابیطالب - رضی الله عنه - یقول: «انَّ الوحی قد انقطع بعد رسول الله - صلی الله علیه و سلم - و مابقی بایدینا الا ان یرزق عبدا فهما فی هذا القرآن» (فتوحات مکیه، ج 1، ص 187)

2- «کان یقول فیه (فی علم الافراد) علی بن ابیطالب - رضی الله عنه - حین یضرب بیده الی صدره و ینتهد ان ههنا لعلوما جمه لو وجدت لها حمله». (فتوحات مکیه، ج 1، ص 199)

3- «والی هذا العلم (علم الافراد) کان یشیر علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب زین العابدین - علیه السلام - بقوله:

یا رب جوهر علم لو ابوح به

لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا

ولا ستحل رجال مسلمون دمی

یرون اقبح ما یاتونه حسنا

(فتوحات مکیه، ج 1، ص 199)

4- «روینا عن علی بن ابیطالب - رضی الله عنه - انه قال او صانی رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فقال یا علی اوصیک بوصیه فاحفظها فانک لاتزال بخیر ما حفظت وصیتی یا علی: ان للمؤمن ثلاث علامات: الصلوه و الصیام و الزکوه . . .» (همان، ج 1، ص 196)

5- «قال علی بن ابیطالب - علیه السلام - سئل رسول الله عن اشرط الساعه، فقال اذا رأیت الناس قد ضیعوا الحق اماتوا الصلوه و اکثروا القذف و استحلوا الکذب و اخذوا الرشوه و شیدوا البیان و اعظموا ارباب الاموال فعندها قیام الساعه». (فتوحات مکیه، ج 4، ص 546)

6- «من کلام علی بن ابیطالب - رضی الله عنه - قال یوما لابنه الحسن - رضی الله عنه - یا بنی ابذل لصدیقک کل الموده و لا تطمنن الیه کل الطمانینه و اعطه کل المواساه و لا تفش له کل الاسرار». (محاضره الابرار، ج 2، ص 6)

او علاوه بر این که در آثارش به نقل روایت از ائمه شیعه اهتمام ورزیده، در مواردی هم به ولایتشان اعتراف کرده و برایشان مقامی برابر با مقام انبیاء قائل شده است، چنانکه در باب دویست و هفتادم کتاب فتوحات مکیه، آنجا که در خصوص معرفت منزل قطب و امامین

از مناجات محمدیه سخن گفته، آورده است: «اعلم ایدک الله بروح منه ان ممن تحقق بهذا المنزل من الانبياء - صلوات الله عليهم - اربعة: محمد و ابراهيم و اسمعيل و اسحاق (ع) و من الاولياء اثنان و هما الحسن و الحسين سبطا رسول الله - صلى الله عليه و سلم...».

باز در همان کتاب از جمله علمای این امت - امت اسلام - که صحابه بوده اند و احوال رسول الله (ص) و اسرار علومش را برای این امت حفظ کرده اند، علی (ع)، سلمان فارسی و ابن عباس را بر شمرده است و از خلفای دیگر نام نبرده است، منتها ابوهریره و حذیفه و از تابعین حسن بصری و مالک بن دینار و امثال آنان را نیز در ردیف آن بزرگواران قرار داده است. (همان، ج 1، ص 571)

نتیجه گیری:

1- ابن عربی ولی از اصل وحدت وجود، وحدت مطلق را اراده نکرده است بلکه میان ظاهر و مظاهر، مطلق و مقید و حق و خلق فرق نهاده و تعالی و تنزه ذات حق را انکار نکرده به تنزل آن ذات متعال به مرتبه خلق قائل نشده است، چنانکه خود تصریح می کند:

«ما هو عين الاشیاء فی ذواتها بل هو هو والاشیاء اشیاء.» (فصوص الحکم ص 81)

2- از نظر ابن عربی ولی تابع شریعت رسول است و خود شارع نیست و میزان شرع در این عالم به دست علمای رسوم و ارباب فتاوی است و اگر ولی از اولیا با داشتن عقل تکلیف، از میزان شرع موضوع خارج شود و از جاده شریعت بیرون رود و این امر در نزد حاکم شرع به ثبوت رسد، باید حدود بر وی اقامه گردند، و حاکم و قاضی برای این کارش مأجور باشد، ولو آن ولی نیز، مانند حلاج فی نفسه گناهکار نباشد. چنان که در فتوحات مکیه آورده است: «فالدی یقیم علیه الحد مأجور و هو فی نفسه غیر مأثوم کالحلاج و من جرى مجراه» (کبریت الاحمر، ج 1، ص 128)

3- ابن عربی آن تجلیل و تکریمی که در رساله القدس از علی (ع) کرده و آن عبارات باشکوهی که در مدح و ستایش آن بزرگوار آورده درباره دیگران نیاورده است که پس از ذکر این عبارت: «هذا علی بن ابیطالب - کرم الله وجهه - باب مدینه العلم النبوی و صاحب الاسرار و امامها» و بعد از نقل روایاتی که حکایت از مقام والای زهد و قدس و

پارسایی آن حضرت می کند و عباراتی از وی که درجه بسیار شایسته عرفان و معنویت آن امام همام را می رسانند درباره حضرت ولایت مآب پی چنین داوری می کند و چنین می نویسد: «و من علی و هذا مقامه و من يعادله و هذا كلامه، لو لم ينبه لغفلتنا عن شرف منزلته الا بسكوت الحصى في كفه، لكان في ذلك تنبيها لكل قلب نبیه، فيا سوء ما كنت فيه، جزاك الله عنى زدنى زادك الله حكمه و ايمانا و حفظا و بيانا.» (شرح رساله القدس، ص 30)

4- اما در این که گفته شد او از اهل بیت عصمت و طهارت چیزی نقل نکرده است، درست نیست، زیرا او در فتوحات مکیه و دیگر آثارش در موارد متعدد از ائمه شیعه روایاتی نقل کرده است از جمله «وکان علی بن ابیطالب - رضی الله عنه - يقول: «انّ الوحي قد انقطع بعد رسول الله - صلی الله علیه و سلم - و مابقی بایدینا الا ان یرزق عبدا فهما فی هذا القرآن.» (فتوحات مکیه، ج 1، ص 187)

5- بالاتر از اینها او محبت اهل بیت را برابر با محبت پیامبر (ص) دانسته و تصریح کرده است که دشمنی و خیانت به ایشان در واقع دشمنی و خیانت به آن حضرت است، چنان که در فتوحات مکیه نوشته است: «کسانی که اهل بیت رسول الله (ص) را دشمن می دارند و به آنان خیانت می ورزند، همانا با خود رسول الله دشمنی کرده و به وی خیانت ورزیده اند. فرض است همان طور که رسول الله را دوست داریم، اهل بیتش را نیز دوست بداریم و از عداوت و کراهت نسبت به ایشان احتراز و اجتناب کنیم.»

6- مقصود ابن عربی از امام زمانی که او خود را از شناختش مستغنی دانسته، آن امام زمانی نیست که مورد قبول و اعتقاد فیض کاشانی و سایر شیعیان است، زیرا با توجه به مراتب مذکور این احتمال قوی می نماید که مراد وی از او امام ظاهر باشد که گفته شد ممکن است ظالم و جائر باشد.

7- خلاصه این نوع اظهار نظرها با مقام علم و عرفان و آزادگی و آزاد اندیشی سازگار نمی نماید، مگر اینکه این حرفها را از وی ندانیم و همانطور که شعرانی گفته است بگوییم به کتابهایش دست برده اند و سخنان نادرست و ناروایی را به وی بسته اند. (الیواقیت و الجواهر، ج 1، ص 8)

فهرست منابع

- 1- قرآن کریم
- 2- آملی سید حیدر، (1347 ه.ش) جامع الاسرار و منبع الانوار، دانشگاه تهران
- 3- ابن عربی، محی الدین، (1389ق/1970م) روح القدس، به کوشش عزه حصریه، دمشق
- 4- ابن عربی، محیی الدین، (1293ق) الفتوحات المکیه، بولاق
- 5- ابن عربی، محیی الدین، (1365ق/1946م) فصوص الحکم، به کوشش ابوالعلاء عفیفی، قاهره
- 6- ابن عربی، محیی الدین، (1388ق/1968م) محاضرة الابرار، بیروت
- 7- اشعری ابوالحسن، (1389ق / 1932م) مقامات الاسلامیین، قاهره
- 8- البقاعی، برهان الدین، (1372 ه.ق) مصرع التصوف، مصر
- 9- تبریزی، ملاعلی واعظ خیابانی، (1366 ه.ق) علمای معاصرین، تبریز
- 10- تنکابنی میرزا محمد بن سلیمان، بیتا قصص العلماء، تهران
- 11- خوانساری، محمدباقر، (1390 ه.ق) روضات الجنات، تهران
- 12- شعرانی عبدالوهاب، (1343ق) الکبریت الاحمر، حاشیه الیواقیت و الجواهر، مصر
- 13- فیض کاشانی، ملا محسن، (1311 ه.ق) بشاره الشیعه، تهران
- 14- مجلسی، ملا محمدباقر، (1373 ه.ق) عین الحیات، تهران
- 15- منوفی حسینی سید محمود، (1387ق) جمهره الاولیاء، قاهره
- 16- نوری حاج میرزا حسین آیة الله، (1321ش) مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تهران